

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# مطالعات فقه سیاسی

دوفصلنامه علمی - تخصصی  
سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام  
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی  
سردبیر: سید جواد حسینی خواه



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ حسین ارجینی (عضو هیأت علمی دانشگاه معارف اسلامی، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ علیرضا اسلامیان (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سیدسجاد ایزدهی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سید جواد حسینی خواه (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ عباس کعبی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)

دبیر اجرایی: محمدحسن استاد میرزا

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

ویراستار: یحیی امینی

صفحه آرا: محسن شریفی

مجوز انتشار نشریه غیربرخط **مطالعات فقه سیاست** در زمینه علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال





## The Role of Government Rulings in the Administration of Islamic Society

*Isma'il Parver*<sup>1</sup>

### **Abstract**

The most important feature of Islamic society is the religiosity of its goals and macro policies, an objective that has certain requirements to be fulfilled in order for it to be achieved. One of those conditions is the existence of government rulings. The special role of government rulings in Islamic society requires further discussion. Government rulings have different dimensions and angles two of which, i.e. their necessity and nature are examined in this article. In order to prove the necessity of government rulings, the need of the Islamic society for these rulings must be explained and the problems that may arise in the absence of government rulings must be highlighted. According to researchers, in order to establish order in Islamic society, government rulings are needed and a lack of such rulings endangers the order and discipline of Islamic society as a result of which mayhem and chaos may prevail.

To get acquainted with the nature of government rulings, it is necessary to pay attention to the three angles of these rulings, namely, "the origin of government rulings, subjects and authoritativeness of government rulings." This article tries to examine all these issues in a comprehensive fashion. This research has been conducted based on library resources and group discussion.

**Keywords:** ruling, government rulings, social management, authority.



---

1. Faculty member of Qom Islamic Sciences Academy. (parvar.a@isaq.ir)

## نقش احکام حکومتی در اداره جامعه اسلامی

اسماعیل پروار<sup>۱</sup>

### چکیده

مهم‌ترین ویژگی جامعه اسلامی، دینی بودن اهداف و سیاست‌های کلان آن است. تحقق این مهم در جامعه ما به شرایط و مقدماتی نیاز دارد که وجود احکام حکومتی یکی از آنهاست. نقش ویژه احکام حکومتی در جامعه اسلامی ایجاب می‌کند که درباره آن گفتگوهای بیشتری انجام گیرد. احکام حکومتی، ابعاد و زوایای گوناگونی دارند که در این مقاله دو بعد ضرورت و ماهیت آنها بررسی می‌شود. برای اثبات ضرورت احکام حکومتی باید نیاز جامعه اسلامی به این احکام تبیین شود و کمبودی که در پی فقدان احکام حکومتی پدید می‌آید، تشریح شود. از نظر پژوهشگران، برای ایجاد نظم در جامعه اسلامی، به احکام حکومتی نیاز است و فقدان چنین احکامی، نظم و انضباط جامعه اسلامی را به خطر می‌اندازد.

برای آشنایی با ماهیت احکام حکومتی نیز توجه به اضلاع سه‌گانه این احکام، یعنی «منشأ صدور، موضوعات و حجیت احکام حکومتی» امری ضروری است. در این مقاله تلاش شده تا همه این مسائل در یک نگاه جامع بررسی شوند. در این نوشتار از روش تحقیق مطالعات کتابخانه‌ای و بحث گروهی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: حکم، احکام حکومتی، مدیریت اجتماعی، حجیت.

۱. عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم؛ parvar.a@isaq.ir.



## مقدمه

یکی از واژه‌های رواج‌یافته پس از پیروزی انقلاب اسلامی «احکام حکومتی» است. در یک نگاه اجمالی احکام حکومتی به معنای دستورات و فرامینی است که حاکم اسلامی برای حل و فصل مسائل اجتماعی صادر می‌کند؛ بحث تفصیلی پیرامون این واژه نیازمند بحث و گفتگو است؛ چون صاحب‌نظران علم فقه و اصول درباره آن اختلاف دارند و ابعاد این مسئله را به‌گونه‌های مختلفی شرح و تفسیر داده‌اند.

احکام حکومتی به این دلیل که در پیوند با مسئله رهبری و نحوه اداره جامعه است، از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین باید تلاش کرد تا ضرورت وجود و صدور این احکام در جامعه اسلامی تبیین شده و معنا و ماهیت آن نیز به‌خوبی نمایانده شود. متأسفانه برداشت‌های ناصواب از این موضوع به رابطه مردم با حاکم اسلامی لطمه می‌زند و در مواردی مدیریت جامعه را با مشکل روبه‌رو می‌کند.

درباره احکام حکومتی تاکنون کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است که نیاز به جمع‌بندی و ساده‌سازی دارند. علاوه بر این به نظر می‌رسد درباره بخش‌هایی از مباحث مرتبط غفلت‌هایی انجام شده که نیازمند مطالعه بیشتر است.

این مقاله در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست، بررسی ضرورت احکام حکومتی و بخش دوم، تبیین ماهیت این موضوع. در بخش نخستین، دلایل نیاز جامعه اسلامی به احکام حکومتی طرح، و دیدگاه مخالفان احکام حکومتی نقد و ارزیابی می‌شوند. بحث ضرورت احکام حکومتی از لحاظ جایگاه، مقدم بر مباحث مرتبط با ماهیت است؛ چون اگر جامعه اسلامی به این احکام نیاز نداشته باشد، سخن از ماهیت آن فایده‌چندانی ندارد.

در بخش دوم، درباره ماهیت احکام حکومتی دقت می‌شود. برای آشنایی با ماهیت احکام حکومتی بهتر است ویژگی‌های گوناگون این احکام تبیین گردد. سه ویژگی مهم احکام حکومتی عبارت‌اند از: ۱. این احکام از سوی حاکم اسلامی صادر می‌شوند و با امر رهبری جامعه ارتباط دارند؛ ۲. موضوع احکام حکومتی، مسائل مربوط به مدیریت تغییرات اجتماعی است و به‌صورت مستقیم بر سرنوشت آینده جامعه تأثیر می‌گذارد؛ ۳. احکام حکومتی با حقوق عامه مردم در پیوند است؛ بنابراین مخالفت علنی با این احکام و کارشکنی در برابر آن در هیچ شرایطی قابل قبول نیست. این همان بحث حجیت احکام حکومتی است.



## بخش اول: ضرورت

نخستین پرسش در بحث احکام حکومتی این است که اصلاً چه نیازی به احکام حکومتی هست؟ اگر این احکام نباشند، مشکلی پیش می‌آید؟ هم‌اکنون یک بخش بزرگ به نام احکام فقهی در کتب و رساله‌های عملیه وجود دارند که مردم برای تبعیت از دین به سراغ آنها می‌روند. کسانی که بحث احکام حکومتی را پیش می‌کشند در واقع مدعی‌اند که این احکام فقهی برای اداره جامعه کافی نیست و علاوه بر آن لازم است حاکم اسلامی حق صدور احکام ویژه‌ای تحت عنوان احکام حکومتی داشته باشد تا با استفاده از آنها امور جامعه را نظم و سامان دهد.

به عبارت دیگر، ما دچار یک خلأ هستیم که اگر حاکم اسلامی اجازه صدور احکام حکومتی نداشته باشد، احکام فقهی موجود برای اداره جامعه کفایت نمی‌کند و خلأ وجود احکام حکومتی در آن مشهود است.

البته برخی از محققان، مخالف ضرورت حکومتی بوده و نیاز به این احکام را انکار می‌کنند. برای مثال، حجت الاسلام مهدی حایری یزدی در مکاتباتش که با آیت‌الله جوادی آملی، چنین مخالفتی را همراه با دلایل خود بیان کرده‌اند. ایشان مدعی است که آنچه به‌عنوان احکام حکومتی در میان اهل سنت مطرح است، برای جامعه شیعه پذیرفتنی نیست؛ یعنی مشروعیت احکام حکومتی را انکار کرده و صدور این احکام در جامعه شیعه را جایز نمی‌دانند: احکام حکومتی و ولایی برخاسته از مصالح و مفساد روزمره‌ای است که حکومت وقت تشخیص می‌دهد و بر اساس این تشخیص بدون توجه به احکام شرع، و حتی با مخالفت با این احکام، حکمی را تشریح و وضع می‌نماید و به آن صورت قانونی می‌دهد. به خاطر دارم در یکی از نوشته‌های فخر رازی خوانده‌ام که مصادره فدک بر اساس حکم حکومتی انجام پذیرفته است و حکومت، مصلحت را چنین تشخیص داده که ملک مزبور باید در اختیار حکومت عامه و بیت‌المال مسلمین باشد، اما این طریقه را هرگز ائمه شیعه توشیح نفرموده‌اند (حایری یزدی، ۱۳۷۵، ش ۱).

گروهی دیگر از شخصیت‌های سیاسی نیز با تردید در معقول بودن احکام حکومتی، به مخالفت با آن پرداخته‌اند. از نظر ایشان در نظام مدیریتی کشور راهکارهای مختلفی برای اداره امور و حل هر نوع مشکلی پیش‌بینی شده است؛ پس دیگر به احکام حکومتی نیازی نیست: ما اصلاً واژه حکم حکومتی را قبول نداریم. قانون اساسی همه چیز را مشخص کرده است و باید



به آن احترام گذاشت. زمانی که اختلاف سلیقه‌ای در کشور بروز کرد باید یکدیگر را قانع کنیم، مراجع آن هم مشخص شده است. اگر قانون عادی است باید به مجلس برود، اگر در حیطه دولت است تصمیم دولت ملاک خواهد بود. بنابراین ابهامی وجود ندارد و باز تأکید می‌کنم حکم حکومتی اصلاً در قانون اساسی ما وجود خارجی ندارد و ما با آن مخالفیم. باید در گفتگو نظر صالح را پذیرفت و این مشی به نفع کشور خواهد بود (خاتمی، ۱۳۸۴، ص ۴۲).

همان‌گونه که اشاره شد، احکام حکومتی در بحث از مدیریت جامعه و اداره امور آن از سوی حاکم اسلامی طرح می‌شود؛ این بدان معنا که پیش‌شرط بحث از احکام حکومتی، وجود یک حاکم و صدور احکام ویژه از سوی اوست، وگرنه اگر حاکم اسلامی وجود نداشته و یا اجازه صدور حکم نداشته باشد، بحث از احکام حکومتی و ولایی بی‌معنا است. مناقشه اصلی در موضوع احکام حکومتی، درباره رهبری جامعه و حدود اختیارات وی است. از نظر مخالفان، حاکم اسلامی فقط باید مجری احکام فقه و عامل به قوانین رسمی کشور باشد و فراتر از این حق صدور حکم ولایی ندارد. ولی از نظر موافقان، حاکم اسلامی، علاوه بر اختیار صدور فتوا و قضاوت، می‌تواند حکم حکومتی نیز صادر کند و این کار، حق شرعی و قانونی اوست. وظایف و اختیارات حاکم اسلامی از دیرباز مورد توجه محققان مسلمان قرار داشته و درباره مباحث مرتبط با امامت و رهبری، سخنان بسیاری زده شده است. از نظر این محققان، رهبری جامعه اسلامی در زمان حضور امام معصوم با خود ایشان بوده و اختیارات آنها مطلق و بدون قید و شرط است؛ پس صدور حکم حکومتی و ولایی از امام معصوم علیه السلام هیچ مشکلی ندارد. اما در زمان غیبت، رهبری جامعه اسلامی بر عهده نایب امام، یعنی فقیه جامع‌الشرایط است و وی متناسب با وظایف و اختیاراتش فعالیت می‌کند. یک پرسش مهم در اینجا این است که گستره وظایف و اختیارات ولی فقیه، به اندازه وظایف و اختیارات امام معصوم علیه السلام نزدیک بوده و یا از آن فاصله دارد؟

بی‌شک بین ولایت و حاکمیت امام معصوم علیه السلام با ولی فقیه تفاوت‌هایی هست. گستره وظایف و اختیارات ولی فقیه از امام معصوم علیه السلام کوچک‌تر است، اما در مسئله رهبری و مدیریت جامعه هیچ قید و محدودیت ویژه‌ای که مانع از انجام وظایف ولی فقیه در تحقق اهداف اجتماعی باشد، وجود ندارد؛ بنابراین اگر مدیریت جامعه به صدور احکام حکومتی از سوی ولی فقیه منوط باشد، این کار باید حتماً از سوی او انجام شود.



**جدول مقایسه اختیارات امام معصوم با ولی فقیه**

ابعاد ولایت		شخصیت
از لحاظ زمان	به یک دوره زمانی خاص اختصاص ندارد، بلکه همه ادوار تاریخ را در بر می‌گیرد. در واقع ولایت ایشان تاریخی است و حکم آنها در همه زمان‌ها لازم‌الاجراست.	ولایت ائمه معصومین <small>علیهم‌السلام</small>
از لحاظ مکان	به یک مکان خاص اختصاص ندارد و همه جغرافیای زمین را در بر می‌گیرد. در زمان حضور امام معصوم <small>علیهم‌السلام</small> ، هیچ حکومتی در هیچ نقطه‌ای از جهان، جز به اذن و رضایت وی مشروعیت ندارد و جهاد ابتدایی برای او جایز است.	
از لحاظ موضوع	همه مسائل و موضوعات را در بر می‌گیرد و از این لحاظ هیچ قیدی نمی‌پذیرد. امام معصوم <small>علیهم‌السلام</small> حق دخالت در هر مسئله کوچک یا بزرگ، فردی یا جمعی، سیاسی یا اقتصادی و غیره را دارد.	
از لحاظ فرآیند تصمیم‌گیری	امام معصوم مطابق ضوابط ویژه‌ای تصمیم می‌گیرد و احتمال خطا در تصمیمات او وجود ندارد. وظیفه عملی ما در برابر همه احکام و دستورات معصومین، تبعیت است.	
از لحاظ زمان	مخصوص دوران حیات و حاکمیت ولی فقیه است و پس از مرگ وی جریان ندارد؛ یعنی ولایت او تاریخی نیست و از سنخ ولایت اجتماعی است و حکم او فقط در زمان خودش حجیت است.	ولایت فقیه
از لحاظ مکان	ثبوتاً فرامگانی است و به یک کشور خاص محدود نیست، از این رو وظیفه شرعی هر مسلمانی در هر نقطه عالم، پیروی و حمایت از ولی فقیه است، ولی اثباتاً محدود به داخل مرزهای کشور اسلامی است و او در پی دخالت مستقیم در دیگر کشورها نیست.	
از لحاظ موضوع	فقط در مسائل عمومی و اجتماعی جاری است. شأن فقیه دخالت در زندگی شخصی افراد نیست، هر چند مدیریت او در مسائل عمومی و اجتماعی، بر مسائل شخصی و زندگی تک‌تک افراد نیز تأثیر می‌گذارد.	
از لحاظ فرآیند تصمیم‌گیری	ولی فقیه ملزم به مشاوره است و باید در چارچوب قواعد فقه حکومتی و ضوابط کارشناسی روز تصمیم‌گیری کند. احتمال خطا در تصمیمات او وجود دارد، ولی این احتمال مانع حجیت دستوراتش نیست و وظیفه عملی ما در برابر او تبعیت است.	

محققان مسلمان در بحث از رهبری جامعه اسلامی در زمان غیبت، به چند وظیفه مهم ولی فقیه اشاره کرده‌اند: «۱. صدور فتوا ۲. قضاوت ۳. اجرای حدود». افزون بر اینها، از یک مسئولیت مهم دیگر نیز سخن به میان آمده است: «ایجاد نظم در جامعه اسلامی» و جلوگیری از بروز هرج و مرج: امام معصوم دو شأن دارد؛ یکی شأن اشراق و اضاءه که به وجود شریفش متوقف است و دیگری شأن



رفع فساد، ریشه کن کردن ظلم و جور و ردع ظلم، استیفای حق و دفاع از مظلوم و صلاح کار مردم. تحقق شأن دوم در حد کامل قابل نیابت نیست، اما تحقق بخشی از آن از قبیل دفع ظلم از بعضی مردم و حفظ جان، مال و آبروی آنها نیابت پذیر است. برای تحقق بخش اخیر، عقل مستقل به لزوم نصب نایب از جانب امام حکم می کند. آن وجود شریف ناظر به اعمال نایب خود است. اگر نصب مذکور نباشد نظم عالم به هم می خورد (مامقانی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۱).

برای ایجاد نظم در جامعه اسلامی، باید فردی آشنا به احکام و معارف دین و پای بند به اصول و ارزش های وحیانی، در منصب رهبری جامعه قرار گیرد. چنین شخصی همان ولی فقیه است که نیابت امام معصوم علیه السلام را بر عهده دارد. وگرنه اگر فرد دیگری غیر از ولی فقیه در منصب رهبری و حاکمیت قرار گیرد، مشکل هرج و مرج پدید می آید و جامعه اسلامی دچار بی نظمی می شود: هدایت نوع انسان نه بدون وحی الهی میسر است و نه بدون رهبری وحی شناس و عامل به آن ممکن. یعنی تنها نزول وحی و القاء مجموع قوانین به صورت کتاب آسمانی توسط فرشته کافی نیست، بلکه وجود انسانی که مستقیماً و بلاواسطه حامل آن وحی باشد و یا غیرمستقیم و مع الواسطه، حافظ و مجری آن باشد، ضروری است وگرنه همان محذور هرج و مرج لازم می آید (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۲).

در برخی کشورها یک نفر به صورت ظاهری و تشریفاتی در منصب رهبری جامعه است، ولی سررشته امور به دست افراد یا نهادهای قدرتمند دیگری است که گاه چندان هم شناخته شده نیستند. اما در جامعه اسلامی، مسئله ولایت و رهبری این گونه نیست؛ یعنی منصب ولایت و رهبری یک منصب تشریفاتی نیست، بلکه حاکم اسلامی باید حتماً قدرت امر و نهی و صدور احکام حکومتی داشته باشد و اراده او به راحتی جریان یابد.

لازمه این که شخصی سرپرست و حاکم بر دیگری باشد این است که حق امر و نهی داشته باشد و لازم است امر و نهی هایی که صادر می کند، از طرف مولی علیهم مورد تبعیت و امتثال واقع شود. در غیر این صورت جعل حکومت و ولایت برای او عبث خواهد بود و ولی به هیچ وجه نمی تواند امور مربوط به افراد و جامعه را اداره کند و در جامعه اسلامی هرج و مرج پدید می آید. بنابراین نفس جعل ولایت، اقتضای مشروعیت احکام حکومتی را دارد و حکم حکومتی در واقع نوعی اعمال ولایت است، ولایتی که از طرف شارع برای افرادی خاص قرار داده شده است. غیر از ادله مربوط به جعل ولایت، هر دلیل دیگری که ضرورت وجود حاکم و حکومت را بیان کند به نوعی اعتبار حکم حکومتی را نیز اثبات می کند (رهبر، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸).





مخالفان احکام حکومتی برای حاکم اسلامی حق صدور حکم قائل نیستند و ایجاد نظم در جامعه اسلامی را نیز به رهبری یک فقیه عادل منوط نمی‌دانند: این سخن که اگر فقیهان به ولایت بر مردم نصب نشده باشند، نظم عالم به هم می‌خورد سخن عجیبی است؛ چون در دیگر ممالک که تدبیر امور اجتماعی به عهده فقیهان نیست، نه تنها نظم بر هم نخورده، بلکه از حیث معیارهای دنیوی (از قبیل نظم) از دیگر ممالک منظم‌تر هستند (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۳۷۷).

روشن است که منظور فقها از نظم اجتماعی، فقط نظم در خیابان‌ها و ساعت حرکت قطارها و هواپیماها نیست تا اشکال شود که ممالک غربی از این لحاظ نظم بیشتری دارند، بلکه نظم در جهت‌گیری جامعه و مبانی فکری و فرهنگی آن است که بدون حاکمیت فقیه تحقق نمی‌یابد. این امر یک بار در صدر اسلام، با خانه‌نشین کردن حضرت علی علیه السلام واقع شد و نظم جامعه اسلامی به هم خورد و بزرگ‌ترین هرج و مرج‌ها در این جامعه رقم خورد؛ قرار گرفتن افراد نالایق در مناصب و پست‌های مهم لشکری و کشوری و توزیع ناعادلانه اموال بیت‌المال و منابع عمومی، ثمره سال‌ها رنج و زحمت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را به تاراج برد. افرادی چون معاویه و عمرو عاص، قدرت را در دست گرفتند و بیت‌المال مسلمانان همراه با شمش‌های طلا بین اقوام و خویشان عثمان تقسیم شد. البته در آن زمان نیز نظم حاکم بر کوچه و خیابان‌ها به هم نخورد و رفت‌وآمد مردم مختل نشد، اما نظم کوچه و خیابان‌ها چه دردی را دوا می‌کند وقتی که حضرت علی علیه السلام خانه‌نشین شده و میراث نبوت به یغما رفته است؟

به‌طور کلی هر فرد یا جامعه‌ای که امام زمان خود را نشناسد و رهبری هر ظالم و فاسقی را بپذیرد، در ظلمت جاهلیت گرفتار می‌شود و نظم ظاهری نمی‌تواند او را از این ظلمت خارج کند. نمونه بارز این امر، جامعه زمان فرعون است که ظاهراً نظم و انضباط بسیار گسترده‌ای داشته است،<sup>۱</sup> ولی مسیر حرکت آن به سمت رشد و تکامل نبوده است ﴿وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾ و فرمان فرعون هدایتگر نبود (هود: ۹۷). این نظم فرعونی نه تنها برای آن جامعه مفید نیست، بلکه بر سرعت هلاکت و نابودی آن می‌افزاید.

بنابراین وقتی گفته می‌شود، حاکمیت فقیه و صدور احکام حکومتی، لازمه ایجاد نظم اجتماعی است، منظور نظم اجتماعی در عالی‌ترین و بنیادی‌ترین سطوح آن است که به مبانی فکری و جهت‌گیری کلی حرکت جامعه مربوط است.

۱. فرعون به ساحران دستور می‌دهد در قالب یک صف منظم به جنگ حضرت موسی علیه السلام بروید: ﴿فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوا صَفًّا﴾ (طه: ۶۴).



## بخش دوم: چیستی

احکام حکومتی، اوصاف و ویژگی‌های ویژه‌ای دارند که برای تبیین معنا و مفهوم احکام حکومتی، توجه به آنها ضروری است. بسیاری از پژوهشگران در مباحث مرتبط با چیستی آن، از این اوصاف و ویژگی‌ها نام برده‌اند. یکی از صاحب‌نظران، ویژگی‌های احکام حکومتی را این‌گونه ذکر می‌کند: ۱. از سوی حاکم شرعی صادر می‌شود. ۲. متعلق آن مسائل اجتماعی و سیاسی است. ۳. به انگیزه تأمین مقاصد شریعت، حفظ اسلام و رعایت مصالح مسلمین به منصفه ظهور می‌رسد. ۴. عموماً موقت و تابع متغیرهای زمانی و مکانی است. ۵. در آن تطبیق و کارشناسی موضوعی وجود دارد و صرف فتوای کلی مستند به اسناد معتبر نیست (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۶۷۸).

نویسنده دیگری این ویژگی‌ها را چنین بیان می‌کند: ۱. از سوی حاکم انشا می‌شود. ۲. ثابت نبوده و محدود به زمان و مکان و شرایط صدور حکم است. ۳. برای انتظام بخشیدن به امور جامعه است. ۴. مبتنی بر مصلحت است. ۵. هم به لحاظ صدور از حاکم و هم نفس حکم، حکم شرعی خوانده می‌شود. ۶. مخالفت با آن عقوبت اخروی دارد (اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۶۹).

در این مجال، برای رعایت اختصار، به شرح و بسط سه ویژگی مهم احکام حکومتی می‌پردازیم؛ نخست، احکام حکومتی از سوی حاکم صادر می‌شوند. دوم، موضوع این احکام، امور و مسائل مربوط به مدیریت جامعه اسلامی است، و سوم، این احکام، لازم‌الاجرا بوده و مخالفت با آنها جایز نیست.

### ۱. حکومت و حاکمیت

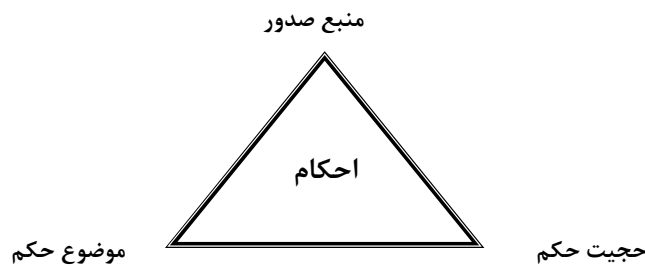
نخستین ویژگی احکام حکومتی صدور آن از منصب حکومت و حاکمیت است. با دقت در این ویژگی می‌توان احکام حکومتی را از احکام غیرحکومتی، که از منصب حکومت صادر نمی‌شوند، تفکیک کرد. درباره مسئله حکومت و حاکمیت چند نکته مهم مطرح است که باید مورد بحث و گفتگو قرار گیرد.

### ۲. ویژگی‌های حاکم

حاکمیت در جامعه اسلامی دراصل به امام معصوم اختصاص دارد و در زمان حضور امام معصوم علیه السلام، هیچ کس جز به اذن و اجازه ایشان از هیچ نوع حق حاکمیتی برخوردار نیست. در



زمان حضور امام معصوم علیه السلام، حتی حکومت‌های دیگر کشورها نیز جز به اذن و رضایت ایشان، مشروعیت ندارند و دستورات آنها لازم الاجرا نیست. حکومت و ولایت امام معصوم علیه السلام، از همه جهات مطلق و فراگیر است و قید و شرط خاصی نمی‌پذیرد. در زمان غیبت، مسئولیت رهبری جامعه اسلامی به دست نایب امام، یعنی حاکم اسلامی قرار می‌گیرد.



درباره حاکم اسلامی در زمان غیبت چند دیدگاه وجود دارد: دیدگاه نخست، دیدگاهی فردگرایانه است تبیین شخص حاکم و جایگاه او، حاکم را یک فرد می‌داند و موضوع حکومت او نیز تک‌تک افراد و امور فردی آنهاست؛ یعنی جامعه، موضوع مدیریت و سرپرستی حاکم نیست؛ چون جامعه امر اعتباری است و هویت حقیقی و واقعی ندارد: ولی، فرد است نه نهاد. به عبارت دیگر ولی، شخص حقیقی است نه شخصیت حقوقی. ولایت شرعی حکمی است که از جانب شارع بر اشخاص دارای عنوان و شرایط خاص جعل شده است. مولی علیهم نیز اشخاص هستند، نه جامعه و مجتمع اعتباری. به عبارت دیگر تحت ولایت، تک‌تک افراد هستند چراکه تکلیف اطاعت مولی علیهم از ولی شرعی نمی‌تواند متوجه یک امر اعتباری شود (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۴۸).

دیدگاه دوم، تا اندازه‌ای با دیدگاه فردگرایانه متفاوت است. این دیدگاه برای حاکم حق تصرف در امور اجتماعی قایل است. البته این دیدگاه همه فقها و مجتهدان را حاکم می‌داند و برای تک‌تک آنها حق حاکمیت قائل است؛ یعنی هر فقیهی در هر گوشه از جامعه اسلامی می‌تواند علاوه بر دریافت خمس و زکات، حکم حکومتی نیز صادر کند و در امور جامعه دخل و تصرف نماید: همان‌گونه که «بیان فتوا» برای هر فقیهی جایز است و همه مجتهدان می‌توانند استنباط‌های فقهی خود را ارایه کنند، همچنین آنان حق دارند به «صدر حکم» بپردازند. زیرا اکثریت قریب به اتفاق فقها معتقدند که در عصر غیبت «نصب عام» وجود دارد و به استناد این



نصب که از سوی ائمه علیهم السلام صورت گرفته است، هر فقیه‌ی صلاحیت دارد به‌عنوان حاکم، حکم کند. زیرا امام صادق علیه السلام درباره او فرموده است «فأنتی قد جعلته علیکم حاکما». بر مبنای نصب عام، هر چند دخالت در امور اجتماعی و شئون ولایت، نیازمند اذن است، ولی همه فقها از این اذن برخوردارند، چه این که هم اینک همه آنان در اموری از قبیل قبض خمس و مصرف آن دخالت دارند (ن.ک: میثمی تهرانی، ۱۳۹۴؛ به نقل از سروش محلاتی).

این دیدگاه که همه فقها حاکم‌اند و تک‌تک آنها به‌صورت مستقل، حق صدور حکم دارند تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی رواج بیشتری داشت؛ اکنون نیز این دیدگاه طرفدارانی دارد، حتی عده‌ای معتقدند این، هنوز یک دیدگاه غالب است: «ارتکاز فقهی بر این است که هر مجتهد جامع الشرایطی، اعم از این که قدرت فعلی در اختیار او باشد یا نه، حاکم شرع است» (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۶۸۰).

دیدگاه سوم در تلاش برای فاصله گرفتن از دیدگاه فردگرایانه به حکومت، می‌خواهد حاکمیت فقها بر جامعه را به‌گونه‌ای معنا کند که تعدد حاکمان و کثرت مراکز تصمیم‌گیری پدید نیاید: «در ارتباط با نصب ولی فقیه احتمالات مختلفی مطرح است. یک احتمال آن است که همه مجتهدان واجد شرایط به‌نحو عام استغراقی منصوب باشند و هر یک از آنها نیز در اعمال حق ولایت مستقل بوده و بالفعل حق تنفیذ را داشته باشد. اما محذور این احتمال آن است که آراء مجتهدین جامع الشرایط در اداره امور کشور از لحاظ جنگ و صلح و سایر رخدادهای مهم متفاوت است و تنفیذ همه آنها مایه هرج و مرج و نقض غرض خواهد بود و قبح این امر مایه امتناع صدور آن از حکیم می‌باشد؛ زیرا هدف اصلی امامت همان حفظ نظام است» (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۱).

بنابراین از میان فقها و مجتهدان تنها یک نفر در مقام ولایت و حاکمیت قرار می‌گیرد. چنین فردی همان کسی است که گاه از او به‌عنوان «فقیه من له التصدی» یا «من بیده الحکم» یاد می‌شود که تبعیت از او واجب است و تضعیف وی جایز نیست: «اگر فقیه صالح (یا مأذون از جانب فقیه) تصدی امور مسلمانان را بر عهده گرفت، دیگران حق تضعیف وی را ندارند و وجوب اطاعت متصدی، در امور راجع به انتظام جامعه بعید نیست» (تبریزی، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۶). از سوی دیگر، پیچیدگی و گستردگی مسائل امر مهم اداره جامعه ایجاب می‌کند که یک نهاد بزرگ به نام «حکومت» عهده‌دار آن شود. البته این نهاد بر محور شخص ولی فقیه شکل گرفته و تحت نظارت و مدیریت ایشان فعالیت می‌کند: «مجرای احکام حکومتی، دستگاه اداره



کشور است که این دستگاه شخص ولی فقیه نیست، بلکه نظام ولایت فقیه است. یعنی نظامی تصمیم می‌گیرد که محور آن فقیه جامع است و سطوح تصمیم‌گیری آن هم باید دقیقاً مشخص شود» (رضا اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۰).

### ۳. جایگاه بحث ولایت و حکومت

نکته دیگر شایسته دقت، موضوع جایگاه حکومت و حاکمیت است. در اینجا دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه نخست، ولایت و حاکمیت را یک بحث فقهی می‌داند و در قالب قواعد و نظریات فقهی به تبیین آن می‌پردازد. دیدگاه دوم، آن را یک موضوع کلامی می‌داند و در چارچوب مباحث علم کلام به بررسی ولایت و حاکمیت می‌پردازد.

بر اساس دیدگاه اول، با دیدن حکومت و ولایت به عنوان یک مسئله فقهی، احکام عقود و معاملات را بر آن تطبیق می‌دهد: «مباحث فقهی در عام‌ترین تقسیم به عبادات و معاملات تقسیم می‌شوند. ولایت یکی از معاملات (بالمعنی الاعم) است، نه از عبادات» (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۴۳). در معاملات، نکاتی چون جایز یا واجب بودن عقود و شرایط فسخ هر عقد مطرح می‌شود. بنابراین طرفداران این دیدگاه با استفاده از همین اصطلاحات فقهی، به تفسیر و تحلیل حکومت و ولایت می‌پردازند: از نظر آیت‌الله منتظری، انتخاب والی، عقد جایز از قبیل وکالت نیست، بلکه عقد لازم است که فسخ آن بدون دلیل جایز نیست. زیرا در این صورت نظام جامعه برقرار نخواهد ماند و هرج و مرج خواهد شد... ایشان همچنین معتقدند که کل ساختمان نظری حکومت، عبارت است از بیعت و شورا. بیعت از واژه بیع به معنای خرید و فروش است. ایشان با استناد به سنت رسول الله ﷺ و امام علی علیه السلام حکومت را در زمره معاملات و احکام آن می‌داند، یعنی حکومت قراردادی است میان مردم و حاکمان (باقی، ۱۳۹۲). دیدگاه دوم، از منظر علم کلام، امر حکومت و ولایت را به گونه دیگری تحلیل می‌کند. ایشان مسئله حکومت و ولایت را از مسائل فرعی دین نمی‌دانند که در چارچوب قراردادهای فقهی تجزیه و تحلیل شود، بلکه این یک اصل عقیدتی است که در امتداد ربوبیت الهی و امامت معصومان علیهم السلام است. «ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت و از اصول مذهب است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۶، توضیح المسائل مراجع، ص ۳۹).

هر یک از دو نوع نگاه فقهی و کلامی نسبت به ولایت و حکومت، آثار و لوازم خاص خود را دارند که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.



#### ۴. اصل عدم الولاية در فقه و کلام

در علم فقه، یک اصل مهم، «عدم الولاية» است که بنا بر آن، هیچ کس حق دخالت و تصرف در زندگی دیگران ندارد و نمی‌تواند بدون اجازه دیگران برای آنها تصمیم‌گیری کند، مگر آنکه دلیل معتبر شرعی خلاف آن را اثبات کند.

نخستین بار آیت‌الله شیخ جعفر کاشف الغطاء اصل عدم الولاية در کتاب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء را مطرح کرد که مورد استقبال دیگران قرار گرفت. آیت‌الله سید عبدالاعلی سبزواری در این باره می‌نویسد: هل یثبت للفقیه الجامع الشریط ما ثبت للمعصوم علیه السلام من الولاية علی المسلمین فی جمیع ما له دخل فی شئونهم او لیس له الا منصبی الافتاء و القضاء؟ مقتضی الاصل عدم هذه الولاية المبحوثة عنها الا فی متیقن من مورد ثبوتها. یعنی آیا برای فقیه جامع‌الشرایط همه آنچه که برای امام معصوم علیه السلام از ولایت بر تمامی امور مسلمین اثبات شده است، اثبات می‌شود یا این که برای فقیه جز منصب فتوا دادن و قضاوت کردن اثبات نمی‌شود؟ مقتضای اصل این است ولایت مورد بحث برای او وجود ندارد مگر در آن مواردی که به نحو قطعی برای او اثبات شده است (سبزواری، ۱۴۱۱، ص ۴۰۱).

در مقابل تحلیل فقهی در این باره، برای نگاه کلامی به حکومت، اصل عدم الولاية جایگاهی ندارد، بلکه از این منظر اصل بر ولایت است و همه چیز از ولایت آغاز می‌شود و با ولایت به نتیجه می‌رسد. نخستین فردی که بر روی زمین گام نهاده، ولی الهی است و پس از آن نیز هر جمع کوچک یا بزرگی بر محور یک ولی شکل گرفته است. در زندگی فردی و مسائل شخصی هر فرد که ربطی به دیگری ندارد، اصل عدم الولاية جریان دارد، اما در زندگی جمعی و حوزه روابط اجتماعی حتماً اصل بر ولایت است. جمع و جامعه بدون قانون و ضابطه شکل نمی‌گیرد و قانون به قانونگذار و مجری، یعنی ولی و حاکم، نیاز دارد. اگر بنا بر اصل عدم الولاية باشد، حتی یک خانواده هم شکل نمی‌گیرد. مگر ممکن است بدون وجود پدر به‌عنوان ولی، خانواده شکل بگیرد؟ یا بدون وجود یک رهبر مقتدر جامعه پدید آید؟

طبق یک قاعده کلی، صرف کنار هم قرار گرفتن چند نفر، یک جمع واقعی را پدید نمی‌آورد، مگر آنکه یک محور مشترک این افراد را به هم گره بزند؛ در اینجا آن محور مشترک همان ولایت و حکومت است. اگر سطحی از ولایت و حکومت وجود نداشته باشد، جامعه پدید نمی‌آید. این امر مختص جامعه دینی نیست، بلکه اصل عام حاکم بر همه جوامع است، هر چند در جامعه دینی این امر، یعنی نیاز به ولی، محسوس‌تر است؛ چون در این جامعه کسی



ادعا ندارد که معنای تفصیلی حق و باطل، و عدل و ظلم را می‌داند و می‌تواند انسان‌ها را در مسیر سعادت و کمال هدایت کند، بلکه علم به این امور را به اولیای الهی واگذار می‌کنند تا رهبری جامعه را در اختیار گرفته و مردم را به سمت کمال و سعادت هدایت کنند.

اصل «عدم الولاية» این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که انسان در حالت عادی به ولی نیاز ندارد و خودش به صورت مستقل می‌تواند مسیر سعادت را تشخیص داده و حق و باطل و عدل و ظلم را از یکدیگر تفکیک کند. در واقع نیاز به نبی و ولی یک امر ثانویه شمرده می‌شود که بعداً در برخی موارد پدید می‌آید. اما کسانی که اصل را بر ولایت می‌گذارند، نیاز انسان به نبی و ولی را یک نیاز اساسی و اولیه می‌دانند، به گونه‌ای که انسان بدون رهبری ولی الهی، حتی نمی‌تواند یک گام در مسیر تکامل بردارد؛ اگر کسی از عدلیه باشد نمی‌تواند قائل به اصل عدم الولاية بشود. چراکه لازمه‌اش عدم پذیرش عدل در تکامل و مخالفت با رهبری اولیای الهی است. موضوع تکامل بدون سرپرستی الهی یا الحادی بی‌معناست و اگر عدل حاکم بر تکامل نبود (و رهبری جامعه در اختیار ولی الهی قرار نگرفت) حتماً ظلم تحقق می‌یابد و دین، ظلم در امر تکامل انسان‌ها را نمی‌پذیرد. دین در اجرای عدالت، برای ولی فقیه حق سرپرستی قائل است و آن را منحصر به توصیف عدل و ظلم در تشریح نمی‌داند (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۴، ص ۵).

## ۵. فلسفه ولایت و حکومت

نکته دیگر در این موضوع، بحث فلسفه ولایت و دلیل وجود ولی در جامعه است. در این باره نیز دو نگاه فقهی و کلامی دو تحلیل مختلف ارائه کرده‌اند.

در فقه در مواردی برای یک نفر حق ولایت قائل می‌شوند که مولی علیه او دارای ضعف و نقص خاصی باشد؛ یعنی فلسفه ولایت در نگاه فقهی، جبران ضعف و نقص مولی علیه است. هرگاه یک فرد یا یک گروه از لحاظ جسمی یا فکری دچار نقص و ضعف باشند، نیاز به ولی دارند؛ پس در مباحث فقهی بحث «ولایت بر عُیْب و قُصْر» (ولایت بر غایبان و کوتاه‌فکران) زیاد مطرح می‌شود: از اطلاق ادله ولایت به‌طور عادی و با در نظر گرفتن ملاک‌های عرفی می‌توان دریافت که این ولایت به‌خاطر رفع کاستی‌ها و کمبودهای افراد تحت ولایت و جبران نارسایی‌های ایشان، برای شخص، ولی قرار داده شده است. پس ادله ولایت فقیه فقط در این چارچوب برای فقیه اثبات ولایت می‌کنند (حایری، ۱۳۶۴، ص ۲۰۵).

موضوع «امور حسبیه» و ولایت بر این امور نیز ریشه در همین نگاه فقهی دارد. در



چارچوب این نگاه دایره اختیارات ولی، در حد همان امور حسبیه است: «امور حسبیه، مواردی را گویند که صاحب شرعی ندارد و بر زمین مانده است. مانند اموال افرادی که خبری از ایشان در دست نیست یا اموال خردسالانی که قیم شرعی معین ندارند» (همان، ص ۱۷۶).

البته در مباحث فقهی علاوه بر رسیدگی به امور حسبیه، شئون دیگری نیز برای فقیه قائل هستند که از جمله آنها می‌توان به شأن افتا و قضاوت اشاره کرد، ولی آنچه که در این قسمت بیشتر جلب توجه می‌کند رسیدگی به امور حسبیه یا امور بدون سرپرست است: «شأن فقیه جامع الشرایط، اجرای حدود، افتا، قضاوت و ولایت بر غایبان و قاصران است» (اراکي، ۱۴۱۱، ص ۹۴).

در مقابل این نگاه فقهی، دنبال‌کنندگان مباحث ولایت در علم کلام، فلسفه دیگری برای ولایت فقیه بیان می‌کنند. در علم کلام، امامت و ولایت در امتداد ربوبیت خداوند سبحان بر عالم هستی است. خداوند، ربّ و پرورش‌دهنده این عالم است و پیامبران و ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز جلوه‌ای از همین نام زیبای خداوند هستند که زمینه‌های تکامل انسان‌ها را فراهم می‌آورند. در این میان اگرچه همه انسان‌ها مخاطب پیام اولیای الهی هستند، ولی هر انسانی که عاقل‌تر و بالغ‌تر باشد، بیشتر مورد توجه آنها قرار می‌گیرد؛ چون یکی از اهداف پیامبران الهی شکوفا کردن عقل انسان‌ها و ایجاد حس مسئولیت و خودباوری در آنهاست. وقتی عقل انسان شکوفا شد، ارزش خود را می‌فهمد و دیگر تابع شیطان و تسلیم طاغوت‌ها نمی‌شود و برای دستیابی به اهداف بزرگ حرکت می‌کند؛ بنابراین اولیای الهی برای سرپرستی او بیشتر تلاش می‌کنند.

چنین نگرشی در علم کلام بیش از آنکه ولایت بر جاهلان و قاصران قلمداد شود، ولایت بر نخبگان و فرزندان بوده و فلسفه ولایت، دستگیری از انسان‌های عاقل برای رسیدن به قله‌های کمال است. در چارچوب چنین نگاهی، احکام حکومتی به منزله ابزاری است که زمینه‌های موفقیت حاکم اسلامی در راستای پیشرفت جامعه و تکامل آن در ابعاد مختلف را فراهم می‌آورد؛ یعنی فلسفه جعل ولایت، دستگیری از خردمندان و سرپرستی پیشرفت و تکامل آنهاست.

## ۶. موضوع حکم حکومتی

یک بعد دیگر احکام حکومتی، موضوعاتی است که این احکام درباره آنها صادر می‌شوند. همه مسائل، موضوع حکم حکومتی نیستند و حاکم اسلامی درباره همه چیز حکم صادر نمی‌کند. موضوع حکم حکومتی، تنها مسائل مربوط به امر اداره جامعه و تکامل اجتماعی است؛ برای





مثال اگر دو نفر درباره مالکیت یک زمین اختلاف داشته باشند، حکم قاضی برای حل این نزاع، از لحاظ موضوع، حکم حکومتی نیست، ولی اگر بین وزارت کشور و شورای نگهبان درباره انتخابات، اختلاف پیش آید و در این باره حکمی صادر شود، این حکم از لحاظ موضوع، حکم حکومتی است؛ چون با مسئله اداره جامعه ارتباط دارد.

قبلاً سخنی از یکی از فقها نقل شد که «لزوم تبعیت از حاکم اسلامی در اموری که به نظم و انتظام جامعه مربوط می شود، بعید نیست». از این سخن چنین برداشت می شود که در امور فردی و غیرمرتبط با نظم اجتماعی، حاکم اسلامی ورود نمی کند تا مسئله صدور احکام حکومتی و تبعیت یا عدم تبعیت از او مطرح باشد، اما مدیریت او در تکامل اجتماعی و احکامی که در این راستا صادر می کند، خدشه ناپذیر است.

برای آشنایی بیشتر با این ویژگی احکام حکومتی لازم است درباره انواع موضوعات و تفاوت موضوعات حکومتی با موضوعات غیرحکومتی توضیحاتی بیان شود. در علم فقه معمولاً از دسته بندی موضوعات به دو گروه «موضوعات فردی و موضوعات حکومتی» سخن به میان می آید. موضوعات فردی، موضوعاتی هستند که دامنه تأثیرات آنها از محدوده زندگی افراد فراتر نمی رود، اما موضوعات حکومتی، کل جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد؛ برای مثال «روزه» یک موضوع فردی است، ولی «جهاد» یک موضوع حکومتی است.

در قرآن کریم نیز موضوعی به نام «امر جامع»، به همان مسائل عمومی یا حکومتی اشاره دارد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ» (نور: ۶۲). از نظر قرآن کریم در مسائلی که «امر جامع» نامیده می شوند و با سرنوشت همه مردم ارتباط دارند، حضور افراد و یا ترک صحنه از سوی آنها باید با اجازه حاکم اسلامی باشد؛ یعنی حاکم اسلامی در این امور، حق صدور حکم حکومتی دارد و می تواند به برخی افراد اجازه ترک صحنه ندهد؛ اما در مسائل فردی که «امر غیرجامع» هستند، چنین شرطی نیست و افراد برای انجام کارهای خود نیاز به اذن حاکم اسلامی ندارند.

از سوی دیگر، رفتارهای انسانها که متعلق احکام فقهی هستند، به دو دسته «رفتارهای اجرایی» و «رفتارهای مدیریتی» تقسیم می شوند. رفتارهای اجرایی دربردارنده آن دسته از رفتارها است که مستقل از یکدیگر انجام پذیرند؛ برای مثال، عبادت کردن در دل شب، غذا خوردن، درس خواندن، وضو گرفتن و کار کردن برای کسب درآمد، رفتارهای اجرایی هستند. در مقابل، رفتارهای مدیریتی، آن دسته از رفتارها هستند که برای خط دادن به رفتارهای اجرایی



و الگو بخشیدن به این رفتارها صورت می‌گیرند. در واقع، رفتارهای اجرایی، موضوع یا متعلق رفتارهای مدیریتی هستند؛ برای مثال، تعیین الگو برای مصرف آب و برق و تلاش برای ترویج این الگو در سطح جامعه، نوعی رفتار مدیریتی است. همچنین مشخص کردن رشته‌های درسی دانشگاه‌ها، تعیین کتب درسی و اعلام ضوابط تحصیل در سطوح عالی از همین سنخ رفتارهای مدیریتی است؛ چراکه این کار به درس خواندن هزاران دانشجو خط داده و الگوی تحصیل آنها را مشخص می‌سازد.

ما در همه حوزه‌ها و عرصه‌ها با دو گونه فعل اجرایی و مدیریتی روبه‌رو هستیم. فعل‌های اجرایی، همان رفتارهای عادی تک‌تک افراد هستند که اولاً، شکل‌ها و گونه‌های مختلفی دارند؛ ثانیاً، هر یک از آنها، متعلق یکی از احکام خمسسه تکلیفیه (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح) قرار می‌گیرند. فعل‌های مدیریتی، مجموعه‌ای از تدابیر هستند که برای جهت‌دهی به فعل‌های اجرایی صورت می‌گیرند و معمولاً از طریق زمینه‌سازی، مانع‌گذاری، تشویق و تنبیه، حمایت کردن و تخصیص بودجه و امکانات و معرفی ملاک‌ها و معیارهای مناسب تحقق می‌یابند.

از بررسی رفتارهای اجرایی در طول چند دهه گذشته، به‌روشنی درمی‌یابیم که این رفتارها تحت تأثیر الگوهای ارائه شده توسط مدیران، عوض شده و شکل و کیفیت جدیدی پیدا کرده‌اند؛ برای مثال، غذا خوردن، لباس پوشیدن، ورزش و تفریح کردن، ازدواج، اشتغال، درمان، پژوهش و هر فعل دیگر مردم، در طول این چند دهه تغییر کرده و کاملاً متحول شده است. تغییر و تحول در همه حوزه‌های رفتار انسانی، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ اما نکته مهم در این تغییر و تحولات، جهت‌گیری و سمت و سوی آن تغییرات است که مدیران و رفتارهای مدیریتی آنها را رقم زده‌اند؛ بنابراین، مدیریت تغییر و سرپرستی تحول و تکامل از خود تغییر و تحول مهم‌تر است.

احکام حکومتی برخلاف احکام رایج فقهی که ناظر به خود رفتارهای اجرایی است، جهت‌گیری این رفتارها و سمت و سوی تحول و تکامل آنها را رقم می‌زنند. موضوع احکام حکومتی، سرپرستی تکامل یا مدیریت تغییر و تحول است. اهمیت احکام حکومتی در نقش مهم این احکام در شکل‌گیری آینده جامعه اسلامی است. برای آشنایی بیشتر با احکام حکومتی لازم است به موضوعات این احکام و مسئله سرپرستی تکامل توجه شود و تفاوت این احکام با احکامی که فقط ناظر به رفتارهای اجرایی هستند، مشخص شود.



## ۷. حجیت حکم حاکم

ضلع دیگر بحث احکام حکومتی، حجیت و مشروعیت این احکام است. پیرامون جایز بودن یا جایز نبودن مخالفت با احکام حکومتی، دو دیدگاه وجود دارد: برخی مدعی اند احکام حکومتی از این لحاظ با احکام رایج در فقه تفاوت دارند و آنها را دارای حجیت شرعی نمی دانند؛ پس مخالفت با این احکام، عقاب اخروی ندارد. برای مثال اگر فردی نماز نخواند یا روزه نگیرد، در جهان آخرت عقاب خواهد شد، ولی اگر با یک حکم حکومتی مخالفت کند، در قیامت بازخواست نمی شود. حجت الاسلام مهدی حایری یزدی مدعی بود که احکام حکومتی هیچ گونه مشروعیتی ندارند و بلکه چون این احکام، صرفاً مسائلی سیاسی هستند، اعتقاد به آنها در نظام اسلامی به معنای پذیرش جدایی دین از سیاست است: احکام حکومتی و ولایی که با توجه به تشخیص مصالح و مفاسد روزمره مردم از سوی حکام وقت، وضع و مشروعیت می یابد بدون این که به هیچ کدام از منابع شریعت استناد داشته باشد، همچون قضایای جزیه است که متناقض با سالبه کلیه عدم جدایی دین از سیاست است. بدین جهت نظام دینی خود جدایی دین از سیاست را ناآگاهانه پذیرفته است. ما می گوئیم اولاً: از کجا و چه منبعی بر شما ثابت شده که احکام حکومتی مستلزم ثواب و عقاب است؟ این یک ادعای خلق الساعه ای بیش نیست و در هیچ جا این ادعا گفته نشده. ثانیاً: مسئله ثواب و عقاب یک مسئله کلامی است و ارتباطی با فقه ندارد، و در مسائل کلامی قبول یا انکار هر مطلبی آزاد است و با انکار آن، این استدلالها قهراً باطل و کأن لم یکن می شود (حایری یزدی، ۱۳۷۵، همان).

در این میان، برخی از صاحب نظران، با اینکه برای احکام حکومتی حجیت شرعی قائل نیستند، ولی درعین حال این احکام را برای تأمین نظم جامعه لازم دانسته و مخالفت با آن را جایز نمی دانند. از نظر ایشان، برای نقض کنندگان احکام حکومتی، تنها می توان مجازات دنیوی (جریمه مالی، حبس و مانند آن) را در نظر گرفت. آیت الله شمس الدین در این باره می گوید: احکامی که برای تنظیم روابط مختلف اجتماعی لازم است، احکام متغیر و زمان مندی هستند که با از دست دادن مقتضی آنها زمان شان به سر می آید. این احکام مولود اراده جامعه در تنظیم امور خود است. اینها احکام شرعی نیستند، حتی اگر در فقه مورد بحث قرار گیرند (شمس الدین، ۱۴۱۵، ص ۹).

در مقابل این گروه، برخی دیگر از صاحب نظران احکام حکومتی را مانند احکام رایج فقهی، احکام شرعی محسوب می کنند. از آنجا که این دسته از احکام به گونه ای ریشه در منابع



دینی دارند و با استفاده از اصول و قواعد فقهی استنباط می‌شوند، پس در مشروعیت این احکام تردیدی نیست و مخالفت با آنها علاوه بر مجازات دنیوی، عقاب اخروی نیز در پی خواهد داشت: فتوای دینی، حکم حکومتی دینی و حکم قضایی دینی، هر سه مستند به اصول، قواعد و مبانی دینی‌اند. سیاست صحیح که بر محور حکم ولایی والی الهی انجام می‌گیرد، امری دینی و مستند به یکی از مبانی، اصول و قواعدی است که آنها مستنبط از یکی از منابع یادشده می‌باشد. در نتیجه آن که، هرگز دین از سیاست جدا نیست و هیچ موردی یافت نمی‌شود که والی الهی حکم ولایی یا قضایی کرده باشد و خارج از محدوده مبانی و نیز بیرون از قلمرو منابع دین باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۶).

در بحث حجیت و مشروعیت احکام حکومتی باید به دو نکته توجه کرد: نخست آنکه حاکم اسلامی در جریان صدور این نوع احکام حتماً به منابع دینی مراجعه کرده و از آیات و روایات الهام می‌گیرد. اینکه احکام حکومتی هیچ پشتوانه شرعی و فقهی ندارند، ادعای صحیحی نیست. نباید فراموش کرد که حاکم اسلامی خود یک فقیه است و دغدغه او برای صدور حکم حکومتی، کمتر از دغدغه یک فقیه برای بیان یک فتوا نیست. درست است که حکم حکومتی در رابطه با یک مصداق خاص صادر می‌شود، ولی حاکم اسلامی توانایی لازم برای فهم سخن دین در رابطه با این نوع مصادیق را دارد، به‌ویژه آنکه همواره در این موارد از چند فقیه توانای دیگر مشاوره می‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان گفت احکام حکومتی با منابع دینی هیچ ارتباطی ندارند. این نوع ارتباط و نحوه مستندسازی احکام حکومتی به منابع دینی، نیازمند بررسی‌های بیشتری است. از آنجاکه این مسئله امروزه در کانون توجه پژوهشگران فقه و اصول است، نظریه‌های مختلفی در این باره تحت عنوان قواعد فقه حکومتی یا فقه اداره یا فقه سرپرستی مطرح شده‌اند که همگی در راستای تبیین نحوه استناد قوانین و ضوابط اداره جامعه به منابع دینی است.

نکته مهم دیگر بحث مخالفت با احکام حکومتی است که برخی آن را جایز شمرده و برخی جایز نمی‌دانند و برخی هم قائل به تفصیل شده‌اند. در ابتدا لازم است تفاوت موضوعات حکومتی و غیرحکومتی را دوباره یادآور شد و اهمیت و گستردگی ابعاد موضوعات حکومتی نسبت به غیرحکومتی را مورد تأکید قرار داد. با روشن شدن این مسئله به‌آسانی نمی‌توان مخالفت با احکام حکومتی را جایز شمرد. دلیل هم روشن است، وقتی شارع مقدس در مسائل فردی اجازه تجاوز به حقوق یک نفر را نمی‌دهد، چگونه در مسائل



حکومتی به پایمال شدن حقوق هزاران نفر راضی می‌شود؟ متأسفانه ساده‌انگاری مسائل حکومتی و بی‌توجهی به ابعاد و گستره آن موجب طرح نظرات عجیبی در این باره شده است، حال آنکه مسائل حکومتی و موضوعات مرتبط با نظم و انتظام اجتماعی جزء مهم‌ترین موضوعات زندگی انسانی هستند و انتظار می‌رود که دین مقدس اسلام نسبت به این دسته مسائل اهتمام بسیار بیشتری داشته باشد.

برخی افراد تصور می‌کنند مسائل سیاسی و حکومتی به جهان آخرت ربطی ندارد و صلاح و فلاح اخروی فقط از طریق نماز و روزه به دست می‌آید. لذا به رغم آنکه بی‌اعتنایی به حکم نماز و روزه را جایز نمی‌دانند، ولی در برخورد با مسائل حکومتی، سخاوتمندانه مخالفت با احکام حکومتی را جایز می‌شمارند. بی‌شک این تصور غلط از غفلت نسبت به اهمیت مسائل حکومتی ناشی می‌شود.

نکته مهم دیگر معنای مخالفت با احکام حکومتی است که سطوح و لایه‌های مختلفی دارد؛ برای مثال، فرض کنید یک سال حاکم اسلامی روز سی‌ام ماه رمضان را عید اعلام نکرده و آن را روز آخر ماه می‌داند، اما فقیه دیگر این روز را عید فطر می‌داند. اگر آن فقیه در منزل خود به صورت غیرعلنی افطار کند، این کار، مخالفت با حکم حکومتی به شمار نمی‌آید، اما اگر آن فقیه آن روز را عید اعلام کند، به منزله مخالفت با حکم حکومتی و تضعیف حاکم اسلامی است. در برخی موارد باید بین مخالفت علنی و صریح و مخالفت غیرعلنی با این احکام حکومتی تفاوت قائل شد. آنچه که در این مباحث بدان بیشتر توجه شده، مخالفت صریح با احکام حکومتی است.

از آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که «احکام حکومتی، مجموعه دستوراتی است که حاکم اسلامی در راستای تکامل جامعه اسلامی با الهام از منابع دینی صادر می‌کند». حاکم اسلامی با برخورداری از حقوق و اختیارات لازم برای صدور این نوع احکام، مدیریت جامعه اسلامی را به سمت تکامل پیش می‌برد. این احکام به دلیل تأثیرگذاری بر سرنوشت جامعه اسلامی، نسبت به بقیه احکام و دستورات دینی، از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و مخالفت علنی با آن برای هیچ کس جایز نیست: در مبحث احکام حکومتی، احکامی که درباره جمع‌آوری انفال، اخماس، زکوات، غیب و قصر، متخاصمین و قوانین حقوقی است، موضوع بحث ما نیست، بلکه موضوع بحث سرپرستی کل قوای مسلمین در برابر کل قوای کفر است. در این سرپرستی کردن است که مبتلابه در امور مختلف مشخص



می‌شود. این امر است که از اعظم امور است و بیضه اسلام و عظمت پرچم اسلام به این امر بستگی دارد (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۷، ص ۳).

### نتیجه‌گیری

همه مسائلی که به‌گونه‌ای با امر حکومت و اداره جامعه در ارتباط هستند، مهم و تأثیرگذار به شمار می‌آیند. احکام حکومتی از این‌گونه مسائل است و از نقش ویژه‌ای در مدیریت اجتماعی برخوردار است؛ از این‌رو شایسته است که بدان پیش از گذشته توجه و ابعاد آن روشن شود.

در ضمن، بر خلاف دیدگاه مخالفان که برای احکام حکومتی هیچ نوع حجیت و مشروعیتی قائل نیستند و در علم فقه و فلسفه فقه از آن سخنی به میان نمی‌آورند، این یک مسئله فقهی است و لازم است در این علم بحث و بررسی شود.

با نگاهی اجمالی به اضلاع سه‌گانه احکام حکومتی، یعنی منشأ صدور، موضوعات و حجیت این احکام، روشن می‌شود که حکم حکومتی، دستوری شرعی است که از سوی حاکم اسلامی (یا نهاد حکومت دینی) در ارتباط با یک دسته از موضوعات خاص که با امر اداره جامعه و سرنوشت عموم مردم ارتباط دارند، صادر می‌گردد. جذابیت بحث احکام حکومتی برای پژوهشگران علوم دینی در نحوه استنباط احکام مربوط به این موضوعات است که معمولاً تحت عنوان قواعد و فرآیند عملکرد فقه حکومتی مطرح می‌شود.

به‌طور کلی از توجه به موضوعات جدیدی که در امر اداره جامعه اسلامی پدید می‌آیند (موضوعات حکومتی) لزوم صدور احکام ویژه‌ای تحت عنوان «احکام حکومتی» آشکار می‌شود و سپس از طریق پیگیری نحوه استنباط این احکام از منابع دینی، سخن از تکامل روش اجتهاد و قواعد فقه حکومتی به میان می‌آید تا در نهایت، شیوه اداره جامعه اسلامی و برنامه‌ریزی برای پیشرفت این جامعه بر اساس تعالیم و آموزه‌های دینی تنظیم شود.



## منابع

۱. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۱). المکاسب المحرمه. قم: مؤسسه در راه حق.
۲. اسلامی، رضا (۱۳۷۸). اصول فقه حکومتی. قم: پژوهشکده فقه و حقوق دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. باقی، عماد الدین (۱۳۹۲). فقه تساهل و تسامح و تعزب. سایت بصیرت، ۱۳۹۲/۱۰/۲۳.
۴. بنی هاشمی خمینی، سید محمد حسن (۱۳۹۶). توضیح المسائل مراجع. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۱). ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب. قم: دفتر نشر برگزیده.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸). پیرامون وحی و رهبری. قم: انتشارات الزهرا.
۷. \_\_\_\_\_، نقد نقد (۱۳۷۵)، فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم.
۸. حایری یزدی، مهدی (۱۳۷۵). گفت و گوهای خردمندانه درباره حکومت اسلامی. فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم.
۹. حایری، سید کاظم (۱۳۶۴). بنیان حکومت در اسلام. انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۱۰. حسینی الهاشمی، سید منیرالدین (بی تا). مبادی اصول فقه حکومتی، جلسات علمی پژوهشی داخلی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۱۱. خاتمی، سید محمد (۱۳۸۴). تأکید بر آزادی خصوصی. مجله بازتاب اندیشه، ش ۶۲، ص ۴۱-۴۷.
۱۲. \_\_\_\_\_، معقولیت نظام ولایت فقیه (بی تا). جلسات علمی پژوهشی داخلی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۱۳. رهبر، مهدی (۱۳۸۲)، مقایسه جایگاه مصلحت در فقه امامیه و اهل سنت. فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ش ۱۷.
۱۴. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۱). مذهب الاحکام فی بیان حلال و الحرام. قم: دارالتفسیر.
۱۵. شمس الدین، محمد مهدی (۱۴۱۵). مجله النور، شماره ۴۲.
۱۶. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸). فقه و مصلحت. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۷. کدیور، محسن (۱۳۷۷). حکومت ولایی. تهران: نشر نی.
۱۸. مامقانی، عبدالله (۱۲۸۲). هدایه الانام فی حکم اموال الامام علیه السلام. تبریز: مطبعه مشهدی اسد آقا.
۱۹. میثمی تهرانی، علی (۱۳۹۴). نگاهی به مبانی اصول فقه احکام حکومتی. سایت وسائل، ۱۳۹۴/۷/۱۶.